

گله‌سازی

«تی» سالاری!

«گله‌سازی»، «گله‌پروری» و «جمع‌سالاری» نفی «آزادی انسان» است، چرا که «حق انتخاب» را از وی سلب کرده، «فرد» را بی‌قید و شرط مطیع و پیرو «جمع» می‌خواهد. به عبارت دیگر «مردم‌سالاری» که فعله فاشیسم بر آن پای می‌فشارند، تل موهوم «مردم» را در جایگاه «حق» قرار می‌دهد. تلاش‌های اعضای محفل «احترام به ادیان»، از قماش «استاد» فرج سرکوهی و شرکاء تحمیل همین «چارچوب» بر شاعران و نویسندگان، و به طور کلی بر دست‌اندرکاران فرهنگ ایران است. برخلاف آنچه بعضی‌ها ادعا می‌کنند، تعلقات مذهبی اعضای محفل کذا هیچ نقشی در این میان ایفا



مزدوران استعمار بهائی‌اند، در نتیجه می‌توانیم بگوئیم خمینی، لاریجانی، بازرگان، خامنه‌ای و میرحسین موسوی هم حتماً باید بهائی باشند! حال آنکه وجه مشترک اینان «خدمت» در بارگاه استعمار، از طریق واژگون‌نمائی است.

خلاصه‌مطلب برای انجام این وظیفه‌ی مقدس گرایش‌های مذهبی افراد اهمیتی نخواهد داشت. سازمان سیا

نمی‌کند. می‌دانیم که «پفیوزی» دین و مذهب ندارد، همه می‌توانند به این باشگاه مقدس وارد شوند. انتساب کثرت‌فشاری افراد به دین و مذهب‌شان ابلهانه است. به عنوان نمونه گورکن‌ها عملکرد امیرعباس هویدا را به حساب «بهائی‌ات» او می‌گذرانند، حال آنکه چنین کاری فقط نشان حماقت است. از «جزء» هرگز به «کل» نمی‌توان رسید! اگر چنین «استدلال» کشکی و احمقانه را یک مرحله‌ی منطقی به پیش رانیم خواهیم داشت همه



برای گزینش مزدور معیار مذهبی ندارد، ملاک اصلی همان انسان‌ستیزی و زورپرستی است. در هر حال، بجای گرفتن انگشت اتهام به سوی اقلیت‌های مذهبی، به ویژه به سوی بهائیان بهتر است بدانیم که آخوندهای بهائی از آخوندهای شیعی مسلک هیچ کم و کسر ندارند! بهائیات همچون تشیع، تلاشی است به سوی ایرانی‌تر کردن اسلام و اگر فردا بجای حکومت اسلام‌شیعی یک «حکومت بهائی» به رهبری «دیان علائی» داشته باشیم، از نظر انسان‌ستیزی هیچ تفاوتی به حال ایرانیان نخواهد کرد، و استعمار همچنان به سرکوب و چپاول ملت ایران ادامه خواهد داد! و اما «تخریب فرهنگی» یعنی نشانیدن هنرمندان ایران در سنگر «حق» دینی یا بومی، بخشی است از یک سیاست فراگیر استعماری که در واقع «آزادی بیان» هنرمند را هدف قرار داده.

آزادی بیان هنرمند، یعنی «آزادی تخیل» و آزادی خلاقیت هنری. این «آزادی» یعنی قرار گرفتن هنر خارج از سنگر مقدس حق و باطل، یعنی آزادی هنر از قید هر گونه ایدئولوژی. آنچه پس از کودتای کلنل آبرون سایید در مرزپرگر به هنرمندان ایران تحمیل شده و می‌شود، «بازتولید» نمادین دوختن دهان «فرخی یزدی» است. کافی است نگاهی داشته باشیم به اثر «گرانسنگ» استاد بهاءالدین خرمشاهی تحت عنوان، «ذهن و زبان حافظ» که پیشتر در این وبلاگ به بخش‌هایی از آن پرداخته‌ایم. خرمشاهی در این ورق‌پاره بیهوده می‌کوشد از ورای سروده‌های حافظ وی را یک شاعر «متعهد» و «مکتبی» معرفی کند، حال آنکه در دوره حافظ بحث‌های «معاصر» به هیچ عنوان مطرح نبوده.

پیش از افتتاح دکان اسلام‌استعماری چند شاعر می‌شناسیم که در ایران به جرم سرودن شعر، اعدام یا زندانی شده باشند؟ در گذشته جدال‌ها فلسفی بود، نه ادبی. و به همین دلیل است که علمای اسلام حکم قتل «سهروردی» را صادر می‌کنند. در زمان گذشته، هم شاعر وجود داشته و هم مداح، ولی کسی از سوی حاکمیت وادار به مدیحه‌سرایی نمی‌شد. چرا که آنزمان فقط استبداد داشتیم، در صورتیکه امروز استعمار با صورتک «مبارزه با استبداد»، سنگر حق و باطل را به صاحبان قلم و هنرمندان تحمیل می‌کند! به همین دلیل است که هوچی‌های استعمار از یکسو هنر را در خدمت «قدرت»، یعنی در خدمت «جمع»، «سیاست» و «مردم» می‌خواهند و از سوی دیگر می‌کوشند هنرمندان غیرمتعهد را در گله «جمع پرستان» قرار دهند. از اینسو لجن‌پراکنی به فروغ فرخزاد و صادق هدایت، به روزمره پادوهای استعمار تبدیل شده. هدایت را در سنگر «حق بومی»، و فروغ را در سنگر «حق دینی» جایگیر می‌کنند، تا بتوانند تمامی تفسیرهای ابلهانه و مطلوب استعمار را از آثارشان «استخراج» کنند. در این راستا «آیدین آغداشلو»، یکی از متخصصین لجن‌پراکنی که پیش از ظهور خردجال نیز در کنار معصومه سیحون، افتخار گسترش ابتدال و سرکوب فرهنگی را نصیب خود کرده، تعریف نوینی از هنرمند ارائه می‌دهد!

آغداشلو طی گفتگویی به خبرنگار مهرنیوز در کرج می‌گوید، «مسئولیت طبیعی هنرمند این است که برای بهتر شدن جهان اطراف خود بکوشد!» البته به قول مش‌فاسم، دروغ چرا؟ ما تا به امروز نمی‌دانستیم



که هنرمند وظیفه «ذاتی» و «طبیعی» هم دارد! مگر کسی ذاتاً و طبیعتاً می‌تواند «هنرمند» باشد؟ شاید! همان‌طور که بعضی‌ها «ذاتاً» جز زورپرستی «هنر» دیگری ندارند. بله، می‌بینیم که چنین تعریف مضحکی حداقل در مورد شخص آغداشلو که خود را «هنرمند» جا زده صدق می‌کند. وظیفه «ذاتی» آغداشلو این بوده که مرتب «ازدواج» کند، و همسرانش را به فرنگ صادر نماید، تا حتماً از این طریق جهان اطرافش «بهبتر» شود. «بهبتر شدن جهان اطراف» را خود آغداشلو «هنر متعالی» خوانده، و مزخرفاتش در مهرنیوز، مورخ ۱۷ بهمن‌ماه ۱۳۸۸ انتشار یافته:

«[آغداشلو افزود] هنرمتعالی در زندگی افراد باعث می‌شود روح آن‌ها لطافت خود را بازیابد و بیش از پیش به جایگاه الهی خود نزدیک شود [...] مسئولیت ذاتی هنرمند این است که برای بهتر شدن جهان اطراف خود تلاش کند و هنرمندان باید همواره این نکته را به خاطر داشته باشند.»

همچنانکه می‌بینیم آغداشلو شخصاً بجای خمینی نشسته، و برای هنرمندان فتوی می‌صدورد! بله، هنرمندان خودشان را «اصلاح» کنند اگر نه «مردم» آن‌ها را «اصلاح» خواهند کرد. و این است یکی از فواید «مردم» و یانکی‌ها این «فایده» را نیک می‌شناسند.

جنبش لات‌بازی، یعنی همان «مردم‌سالاری»، جمع‌گرائی قانون‌شکنانه تحت عنوان «تی‌پارتی» در ینگه‌دنیا کار خود را آغاز کرد. ریاست این «جنبش» را «سارا پی‌لین» خودمان برعهده دارد. شعار حضرات

همان شعارهای فریبنده فاشیست‌های ساکن پنتاگون است، از جمله «کاهش دولت»! زمانیکه همین دولت حدود ۸۰۰ میلیارد دلار به بانک‌ها و شرکت‌های ورشکسته تزریق می‌کرد، خانم پی‌لین و شرکاء خفقان گرفته بودند، چرا که همگی از دخالت همه‌جانبه دولت در اقتصاد منتفع می‌شدند، ولی بلافاصله پس از تزریق دلارهای دولتی، «تی‌پارتی» اعلام موجودیت می‌کند. دلیل هم روشن است، «دولت» آمریکا به دلیل افلاس شرکاء در «گروه ۷»، دیگر نمی‌تواند به بانک‌ها و صنایع خصوصی ورشکسته نقدینگی تزریق کند، در نتیجه دارودسته سناتور مک‌کین برای ماستمالی طرح بیمه درمانی خواهان کاهش مالیات و کاهش نقش دولت شده‌اند! بی‌جهت نیست که ایالت ماساچوست که همواره به دمکرات‌ها رأی می‌داد، یک‌باره طرفدار «جمهوریخواهان» شده و با «انتخاب» یک سناتور جمهوریخواه، حزب دمکرات را از اکثریت قاطع در «سنا» محروم می‌کند. کارهای خداوند بی‌حکمت نیست! پس بپردازیم به حکمت «تی»!

«تی» ارتباطی با «چای» ندارد؛ این واژه مخفف «تکس ایناف آلودی» است و در واقع به حرکتی ارجاع می‌کند که در سال ۱۷۷۳، به جنگ‌های استقلال منجر شد. در سال ۱۷۷۳، اهالی ایالت ماساچوست در اعتراض به افزایش مالیات که استعمار انگلستان بر آنان تحمیل می‌کرد، تمام محموله چای کشتی‌های انگلیسی را در بندر «بوستن» به آب ریختند. اما تفاوت این «تی»، که به جنگ‌های استقلال آمریکا انجامید با «تی» مطلوب دارودسته مک‌کین از زمین تا آسمان است.



مطالبات اعضای «تی پارتی» از شعارهای راست افراطی فراتر نمی‌رود: مالیات کمتر، دولت کمتر، رقابت با سیاهان در بازار کار، مبارزه با مهاجرت و جلوگیری از حاکمیت نخبگان صلح طلب دمکرات، و ... و مزخرفاتی از این دست. خلاصه «حزب تی» یا «تی طلبان» که همان «تی پارتی» باشد، صورتک جدیدی است برای «فاشیسم» که گاوچران‌ها به آن رنگ و لعاب «لیبرالیسم» ینگه‌دنیائی هم زده‌اند.

به گزارش لوموند، مورخ ۶ فوریه ۲۰۱۰، نخستین همایش «تی پارتی» در یک هتل مجلل «تنسی» برگزار خواهد شد! حق ورود به جلسه کذا برای هر نفر ۵۶۹ دلار است که مبلغ ۲۶۹ دلار نیز برای صرف شام به آن افزوده خواهد شد. در پایان، سارا پی‌لین برای حاضران سخنرانی می‌کند. ایشان برای ایراد این سخنرانی در همایش کذا ۱۰۰ هزار دلار دریافت داشته‌اند. چه همایشی باید باشد، چه شامی باید بخوریم و چه سخنرانی‌ای باید بشنویم!

پس از نشست «داووس»، بانک‌های بزرگ از جمله «جی‌پی مورگان»، «اچ‌اس‌بی‌سی»، و ... از پیشنهادات اوباما مبنی بر کاهش دامنه فعالیت‌های بانکی ابراز ناخشنودی کردند. سپس «گروه ۷»، چله‌زمستان و در سرمای ۵۰ درجه زیر صفر، در منطقه آرکتیک کانادا دور هم جمع شدند تا ببینند چه راه‌هایی برای چپاول بیشتر ملت‌های جهان می‌توان یافت. «تریشه»، «اشتراوس کان» و «برنانکی» هم در این «نشست افلاس» حضور داشتند. آورده‌اند که هفت مفلس به این دلیل در ناکجاآباد کانادا در یخ و برف جمع شدند که یادی از روزهای خوش دوران ریاست جمهوری والری ژیسکار کرده باشند! ما ایرانیان که دوران ژیسکار عزیز را فراموش نکرده‌ایم! همان روزهای خوشی بود که آلمان، فرانسه و انگلستان در «نشست گوادالوپ»

در مورد «سیاست انسداد» جیمی کارتر در کل منطقه به «اجماع» رسیدند و «دیو» یعنی «شاه» را بردند، و فرشته یعنی همان «امام» را آوردند! در همین روند الهی بود که «باطل»، یعنی دولت شاپور بختیار جای خود را به «حق»، یعنی دولت خیابانی شیخ مهدی بازرگان سپرد. نتیجه هم در برابری است: رسوائی و افتضاحی به نام جمهوری اسلامی که نه مقررات دارد، نه قانون می‌شناسد نه خود را مسئول اعمالش می‌داند. هر چه پیش آید، از گرانی، فساد مالی، قاچاق و ... حتی سرکوب ملت ایران در کوچه و خیابان‌ها توطئه آمریکا و اسرائیل است! بلایای طبیعی هم که از قدیم خواست خداوند بوده! و در هر حال، اهمیتی ندارد، چرا که علیرغم همه مشکلات و مصائب ملت ایران، گورکن‌ها با سرعت نور به سوی «آینده روشن» یعنی همان «امام زمان» در حرکت‌اند. به عبارت دیگر آینده‌شان در همان بی‌بی‌گوزک‌هایی خلاصه شده که قرن‌ها پیش از لیفه تنبان مثنی شیداد استخراج کرده‌اند.

مژده این پیشرفت شگفت‌انگیز را در وقویه روز گذشته از زبان آخوند کاشانی شنیدیم، و از اینهمه پیشرفت و ترقی «احساس افتخار» به ما دست داد. «احساس افتخار» همان احساسی است که به حاجیه عبادی دست داده بود. به یاد داریم که این تحفه محفل نوبل از «شیعه» بودن‌اش خیلی خیلی مفتخر شده، و رادیو فردا افتخارات عبادی را برای مان منعکس کرد تا بدانیم و آگاه باشیم که باید به همه شرایط طبیعی و اجتماعی که بر ما «تحمیل» شده، و «حق انتخاب» آن‌ها را نداشته‌ایم، «افتخار» کنیم! و فراموش نکنیم که همین شرایط تحمیلی است که ما را در «گله» قرار خواهد داد. به زبان ساده‌تر باید به ملیت،



جنسیت، مذهب، و ... پدر و مادرمان افتخار کنیم چرا که همه این شرایط «غیرانتخابی» را بدون کمترین مسئولیتی می‌توان به «سنگر حق» و ابزار گله‌پروری تبدیل کرد، بدون اینکه در برابر آن «پاسخگو» باشیم. این است فلسفه وجودی حکومت توحش: عدم مسئولیت، عدم پاسخگویی، عدم صراحت و خلاصه مطلب، «انسان‌ستیزی» و «منطق‌گریزی».

بله نشست گوادالوپ همچنانکه شاهدیم اهداف مقدسی را دنبال می‌کرد که طی سی و یکسال به اکثر آن‌ها دست یافت، از آنجمله است ویرانی لبنان، عراق، افغانستان و ایران، جهت اهدای نقش کلیدی به اسرائیل.

البته طی سه دهه اخیر سیاست انسداد در دیگر مناطق جهان نیز بخوبی دنبال شده، از جمله در ایرلند. کاتولیک‌های «شین‌فین» تحت حمایت واشنگتن با بمب و نارنجک قیام حسینی به راه انداخته و آماده شهادت بودند. گورکن‌ها هم یک خیابان را به نام «بابی ساندز»، شهید «راه آزادی» نامگذاری کردند و ... وارد جزئیات جنگ مسلحانه کاتولیک‌ها و پروتستان‌های ایرلندشمالی نمی‌شویم، چرا که بر حقانیت «مذهب»، یعنی بر توحش تکیه داشت. باری این بساط روز گذشته تقریباً به پایان رسید، و قرار شد پلیس انگلستان امنیت ایرلند شمالی را به ایرلندی‌ها واگذار کند. به عبارت دیگر در انگلستان «سیاست انسداد» نفس‌های آخر را می‌کشد.

خلاصه امروز، تیموتی گیتنر هم‌صدا با برنانکی، اشتراوس‌کان و همراهان سرود «یاد ایام جوانی جگرم خون می‌کرد»، و «یاد اون روزای روشن دلمو خون می‌کنه» سر داده بودند! البته بعبع دیگر گوسفندان عموسام نیز گوش فلک را کر می‌کرد. همچنانکه گفتیم کاهش بحران هسته‌ای ایران و خطر استقرار صلح در منطقه به شیون و زاری «الی ویزل»

منجر شده، و ایشان خواهان مجازات شدید مهرورزی هستند، چرا که سخنرانی‌اش به سقوط ارزش سهام ایشان انجامیده! البته «الی ویزل» در این مبارزات بشردوستانه تنها نیست! پاسدار شریعتمداری و پاسدار علی‌لاریجانی نیز از کاهش بحران هسته‌ای سخت ناخشنوداند، و منافع ارباب را در خطر می‌بینند.

علی کوچیکه در «ایسنا» به تکرار همان مزخرفات گذشته پرداخته می‌گوید، غرب «قصد فریب» ما را دارد! می‌دانیم که گورکن‌ها در کشف «قصد» و «منظور» تخصص فراوان داشته و با قوانین و مقررات صریح بیگانه‌اند. به همین دلیل است که رادیوفردها هم از زبان فعلة فاشیسم به ما می‌گوید «منظور» موسوی آن نیست که می‌گوید! حتماً منظورش همان است که نمی‌گوید!

باری پاسدار شریعتمداری که با شنیدن شیون و زاری «الی ویزل» سخت آزرده خاطر شده بودند، به قصد حفظ کیان اسلام در یک دست وافور و در دست دیگر انجیر خشک، با دست «نامرئی» و «الهی‌شان» مقاله شیوائی تحت عنوان، «چگونه مطمئن شدید»، در کیهان مورخ ۱۷ بهمن‌ماه سالجاری انتشار دادند و معلوم شد کیهان هم از طرفداران میرحسین بوده و تاکنون پنهان‌کاری می‌کرده. بی‌بی‌سی هم مهملات دو پاسدار پادوی «تی پارتی» را در بوق گذاشته. خلاصه دست همه کودتاچیان وابسته به شبکه پنهان سازمان سیا یکی پس از دیگری رو می‌شود. به موازات این رسوائی، روابط پنهان انگلستان با گورکن‌ها نیز از پرده برون افتاد. به گزارش صدای آمریکا، مورخ ۵ فوریه ۲۰۱۰، وزارت دادگستری آمریکا اعلام داشت، شرکت بریتانیایی «بالی» با پذیرش «اتهام» نقض مقررات



تجارتی آمریکا و صدور هواپیمای بوئینگ ۷۴۷ به ایران به پرداخت ۱۵ میلیون دلار جریمه محکوم شد:

«این شرکت از آغاز اکتبر ۲۰۰۵ دست کم سه سال بدون کسب جواز صادراتی جت بوئینگ ۷۴۷ از آمریکا به ایران صادر می‌کرد.»

بله! و مطمئن باشیم که «روح» آمریکا هم از این صادرات خبر نداشت! و اما پس از افشای روابط گورکن‌ها با آنگلو ساکسون‌ها یک وافور دیگر نیز برای مبارزه با «امپریاس» پای به میدان گذارد. حضرت ولایتی، مشاور رهبر فرزانه در امور بین‌الملل، انگلستان را به قطع روابط تهدید فرمودند. به گزارش کیهان، این سخنان مضحک در حاشیه همایش «در سایه سار ولایت» به خبرنگار فارس نیوز تحویل داده شده. مشاور خامنه‌ای، همانطور که سوزن به «حقه وافور» می‌زدند چنین فرمودند که، «انگلستان مراقب منافع درازمدت خود باشد و بداند در دوران قاجار و پهلوی نیستیم.» ایشان سپس با اشاره به حقه وافور گفتند، به ما حقه نزنید، «ایران نیرومندترین کشور خاورمیانه است!» ولایتی که در نشئگی تریاک شناور بوده، تلاش کرده که خیلی هم «منطقی» باشد، از اینرو می‌گوید، «به فرض که انگلستان همان قدرت قدیم را داشته باشد تازه می‌شود مثل آمریکا! و مگر آمریکا تا امروز توانسته کاری انجام دهد؟» بله، «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» این همان شعار خوش طعم و شیرینی بود که سازمان سیا به رهبر کبیر انقلاب یاد داده بود، و می‌بینیم که پس از سه دهه ولایتی هنوز به نشخوار و مزمره شعار کذا مشغول است:

«ایران [...] امروز مقتدرترین کشور خاورمیانه است [...] اگر انگلیس [...] قدرت دوران استعماری خود را داشته باشد، مثل آمریکا می‌شود و سؤال اینجاست که آمریکا تا امروز چه کاری

توانسته است در ایران انجام دهد [...] ادامه روابط ایران و انگلیس بستگی به رفتار انگلیسی‌ها دارد [...]»

البته ما فکر می‌کنیم که «ادامه» این بحث شیرین هم بستگی به نوع تریاک‌اش خواهد داشت! ولایتی که عمری را به نوکری و دلالی برای سازمان سیا گذرانده، امروز برای ما از قدرت افسانه‌ای حکومت اسلامی قصه‌پردازی هم می‌کند! گویا فراموش کرده که بریتانیا سهامدار عمده همان کنسرسیومی است که قرارداد خفت‌بارش از سوی حکومت اسلامی همچنان در سکوت تمدید می‌شود! یا شاید مشاور رهبر از یاد برده باشد که گندم و بنزین و تفنگ و وسائل شکنجه «بزرگترین قدرت منطقه» از کجا تأمین می‌شود، و یا اینکه دلارهای حاصل از چپاول نفت در کدام بانک‌ها ذخیره شده؟ بله، وقتی از پای منقل به «سایه سار ولایت» بروید در عالم هپروت از این گنده‌گوئی‌ها هم می‌توانید بکنید. البته مشاور خامنه‌ای در امور بین‌الملل در واقع به بازنشخوار ترهات «نقوی»، نماینده ورامین مشغول است که برای خوشخدمتی به انگلستان طرح یک فوریتی قطع رابطه با این کشور را به پاسدار لاریجانی تقدیم کرده، و غلامبچه سفارت نیز از این طرح استقبال فرموده، چرا که در اینصورت بریتانیا هم در جایگاه ممتاز آمریکا قرار می‌گیرد و می‌تواند از روابط پنهان با کنیز مطبخی بهره‌مند شود. گورکن‌ها هم شعار نبرد با انگلیس را به دیگر شعارهای ابلهانه خود می‌افزایند؛ خلاصه این قضیه به نفع همه تمام می‌شود، جز ملت ایران! البته گورکن‌ها اشتباه می‌کنند، چرا که واقعیت زمان و مکان را نادیده می‌گیرند. به همین دلیل است که ولایتی در ادامه پوچیات خود می‌گوید، «طی ۵۷ سال سلطنت پهلوی یک انتخابات واقعی داشتیم آنهم در مجلس هفدهم و در زمان مصدق بوده!»



بله کلنل آبرون سایید کودتا می‌کند، و بعد از پایان جنگ جهانی دوم زمانیکه دیگر ارتش انگلستان همه کاره منطقه شده، ناگهان دست استعمار از ایران کوتاه می‌شود و محمد مصدق هم از فرصت استفاده کرده یک «انتخابات واقعی» برگزار می‌کند. کسی که به قول خودش ۱۶ سال دیپلماسی «انقلاب» را سرپرستی کرده و چنین مزخرفاتی به هم می‌بافد، نشان می‌دهد ماهیت واقعی «انقلاب» کذا جز کشک نبوده و سرپرستی وزارت امور خارجه دولت «انقلاب» را پشم برعهده داشته! بله! بر خلاف اظهارات ایشان قدرت استعمار در ایران روز به روز افزایش یافت، و استقرار مصدق در جایگاه نخست‌وزیری و ملی کردن نفت شاهدهی است بر این مدعا. مصدق را برای یکجانبه‌گرایی و نقض مقررات بین‌المللی به صدارت رساندند تا انگلستان بتواند با کمک کنسرسیوم به چپاول ملت ایران ادامه دهد. امروز که سراسر منطقه به دلیل سیاست استعماری بریتانیا در لجنزار دین‌پروری و مقدسات فرو افتاده، و ایران از سه طرف به محاصره ارتش ناتو درآمده، این گوساله ننه‌حسن می‌پندارد با تکیه بر ارتش ناتو می‌تواند، همچون مصدق ضمن سرکوب ملت ایران، با کوفتن بر طبل «مردم» لاف در غربت بزند. همچنان که بعضی‌ها برای نشانیدن میرحسین موسوی بجای مهرورزی نسخه آلمان شرقی برایمان تجویز می‌کنند، آنهم در سایت اخبار روز.

یکی از انقلابیون «جنبش سبز» می‌خواهد سپاه و بسیج و نیروی اطلاعاتی را شکست دهد تا موسوی رئیس‌جمهور شود! بله این انقلابی دلسوخته هم «در سایه‌سار ولایت ارتش ناتو» هوس کودتا کرده! میرحسین موسوی که با کودتا وارد سیاست شد، و با کودتا به نخست‌وزیری رسیده بود، اکنون برای اینکه در جایگاه ریاست جمهوری قرار گیرد حتماً باید سپاه و بسیج و نیروهای امنیتی، یعنی همان عوامل اصلی کودتا از صحنه خارج شوند! همانطور که می‌بینیم اینبار

هم «داس‌الله» در «یوتوپیا» به تحلیل شرایط «واقعی» پرداخته! ارتش ناتو در عراق، افغانستان و ترکیه عقب می‌نشیند تا جوجه چپ‌نمایان فاشیست برای بازگشت به «خط‌امام» یکبار دیگر «انقلاب» به راه بیندازند! الگوی این انقلاب را هم از آلمان شرقی در سال ۱۹۸۹ اقتباس کرده‌اند، چرا که کشور ایران در اروپای غربی قرار گرفته و ارتش سرخ با ارتش ناتو برای اتحاد دو ایران شرقی و غربی به توافق رسیده‌اند:

«... آن تجربه تاریخی که باید به آن نگاه کرد انقلاب ۱۹۸۹ در آلمان شرقی است... بدون شکست سپاه، بسیج و سیستم اطلاعاتی، موسوی رئیس‌جمهور نخواهد شد... از انقلاب نباید ترسید... روند آگاهانه انقلابی ما را در موقعیتی قرار می‌دهد که هم در مقابله با سرکوب پیروز شویم و هم جامعه آزاد بعدی را بنیان بگذاریم.»

باید به این داس‌الله محترم بگوئیم، همان جامعه آزادی که در سال ۱۳۵۷ بنیان گذاشتید کافی است! بروید سر درس و مشق‌تان. در زبان عامیانه جوجه‌های تازه از تخم به در آمده را «زرده به ک...ن نکشیده» گویند، چرا که مقداری زرده تخم مرغ به بعضی جاهای‌شان چسبیده. «داس‌الله» جمکران هم پس از سی سال «مبارزه» با امپریالیسم جهان‌خوار و ابراز نفرت از لیبرال‌های «نیست‌درجهان» جمکرانی هنوز نفهمیده کشور ایران از نظر جغرافیائی و تاریخی نمی‌تواند در جایگاه کشور دیگری قرار گیرد، و به طریق اولی ملت ایران نیز از جایگاه واقعی خود خارج نخواهد شد. اما به مصداق نرود میخ آهنین در سنگ، داس‌الله همچون حزب‌الله زمان و مکان را نفی می‌کند، یکی در صحرای کربلا گیر کرده، دیگری در اروپای شرقی یخ زده!

